



پدر حادثه‌نویسی ایران از ماجرای پوشش خبری مرگ تختی می‌گوید:

# هیچ‌کس برای تیتراژ خودکشی تختی به ما فشار نیاورده بود

کیهان انجام شد. دو تا شهرک هم ساختند با همان پول‌های جمع شده و حماسه‌ای رقم زدند واقعاً.»

چرا هیچ‌گاه از نگاه همسر تختی به ماجرا پرداخته نشد؟ بلوری در این رابطه می‌گوید: «با توجه به جوی که در آن زمان به وجود آمده بود، روزنامه‌ها جرأت نمی‌کردند به دنبال همسر تختی بروند. خود او هم البته معذب بود و به همین خاطر زیاد کسی به دنبال صحبت کردن با او نبود. البته باید به این نکته اشاره کنم که سه مورد بود که او را واقعاً به خودکشی وادار کرد. یکی ندادن حق و حقوقش بود. تا آنجا که او به نان شب محتاج شده بود. البته مدام تیمسارها و سرهنگ‌ها از او می‌خواستند که به سمت رژیم برود. از طرف دیگر راننده تاکسی تا می‌دید، تختی ماشین نداشت، سوییچ ماشینش را در جیب او می‌گذاشت. زندگی به او فشار می‌آورد. زندگی خانوادگی هم که به آن ترتیب بود. بیکاری هم به او فشار می‌آورد. شأن و مقامش در کشتی از بین رفته بود و او را به باشگاه‌ها راه نمی‌دادند. همه اینها در کنار هم کافی است تا یک نفر را بشکنند. آن هم مردی که می‌خواهد با عزت و غرور زندگی کند و گذشته آنچنانی دارد.»

او روایت‌هایش از تختی را این‌طور ادامه می‌دهد: «یادم است تختی که از مسابقات یوگوهاما برگشته بود، مدال نیاورده بود. وقتی آمد، همه جلو رفتند و او را بغل کردند. یک بیلچه باغبانی در دست داشت و گفت من همین را با خود آوردم ولی مردم او را روی شانه گرفتند. وقتی چنین فردی می‌بیند که محتاج شده، خانواده جهمی شده و بیکار است و اینطور به هیچ جایی راهش نمی‌دهند. این‌طور می‌شود که می‌شکنند.»

جلوی او را گرفتند و از او خواهش کردند که برود تا مردم متفرق شوند.»

او در ادامه صحبت‌هایش به تنگدستی غلامرضا تختی اشاره می‌کند: «تختی چندین خانواده مستمند را اداره می‌کرد. در حالی که خودش بیکار شده بود و جایی به او کار نمی‌دادند. رژیم خیلی با او صحبت کرد که به سمت رژیم بیاید و کارهایی مطابق میل آنها انجام دهد اما او به عنوان پهلوان و قهرمان ملی، افکار و اصالتهای داشت که نمی‌توانست از آنها کوتاه بیاید. کار به جایی رسید که حتی باشگاه‌ها هم او را راه نمی‌دادند اگر مراسمی برگزار می‌شد یا مسابقه‌ای بود. از صحنه کشتی بیرون آمده بود. حتی چند نفر از قهرمانان کشتی بودند به برخی افسران سپرده بودند که به تختی بی‌حرمتی کنند.»

بلوری با اشاره به آنچه در فیلم «جهان پهلوان تختی» از زندگی غلامرضا تختی نقل شده است، می‌گوید: «تمام آنچه در این فیلم نقل شد از روی نوشته‌های بنده بود. در کتابم هم آمده است.»

آیا گزارش‌هایی که براساس دفترچه خاطرات تختی در روزنامه کیهان منتشر کردید، فشار زیادی روی همسر تختی وارد نکرد؟ آیا این کار درست بود؟ این سؤالی است که بلوری به آن این‌طور جواب می‌دهد: «به نظر من پیشروی بیش از اندازه برخی مجلات در این زمینه واقعاً کار درستی نبود. در یکی از نشریه‌های هفتگی واقعاً مسائل نامناسبی بیان شده بود که آدم را آزرده‌خاطر می‌کرد. تختی خیلی به روزنامه کیهان ورزشی می‌آمد. حتی حرکتش برای جمع‌آوری کمک‌های مردمی برای زلزله بوبین‌زهر را مشورت روزنامه

حرف‌های نامناسبی به هم زدند و من از خانه بیرون آمدم که به هتل رفته بود. بعد از خواندن محتویات آن دفترچه من تا حدودی درباره ماجرا مطلع شدم.»

او درباره آنچه از محتویات دفترچه خاطرات تختی دستگیرش شده، توضیح می‌دهد: «همسر تختی، از خانواده بالاتری بود از نظر طبقه اقتصادی و به همین خاطر خواهران غلامرضا تختی را سرزنش می‌کرد. او هم خواهران و مادرش را خیلی دوست داشت و جانش را برای مادر و خواهرانش می‌داد. آن روز بین همسر و خواهرش دعوا می‌شود و تختی قهر می‌کند. دعوا بر سر کلید گنجینه بود. همسر تختی گفته بود کلید را به من بدهید من میهمان دارم و خواهر تختی هم گفته بود نه و سر همین موضوع دعوا شده بود. خانه که شلوغ می‌شود، تختی از خانه بیرون می‌آید و به هتلی می‌رود که صاحبش از آشنایانش بود.»

بلوری همچنین می‌گوید: «این یک ماجرای بود که برای تختی بسیار گران تمام شد. اینکه همسرش به او سرکوفت بزند و بگوید که تو مرد نیستی. این موضوع خیلی به او لطمه می‌زد. کسی که قهرمان ملی ما بود و مردم از او حماسه‌هایی ساخته بودند. یادم می‌آید که در جریان زلزله بوبین‌زهر، در خیابان به راه افتاد و کمک‌های مردمی را جمع‌آوری کرد. این صحنه را هرگز از یاد نمی‌برم که زنی که معلوم بود خدمتکار خانه‌ها بود، از دست کبودش النگویی درآورده بود و به تختی گفت پهلوان من جز این چیزی ندارم. صحنه‌هایی بود فراموش نشدنی. وقتی تختی داشت راه آهن می‌رفت، خیلی اطراف او شلوغ شد و مأموران ساواک می‌ترسیدند که شهر به هم بریزد و به خاطر همین

محمد بلوری، روزنامه‌نگار و پدر حادثه‌نویسی ایران که برای نخستین بار صفحه حوادث را در روزنامه‌نگاری ایران راه‌اندازی کرده است، در بخشی از مصاحبه مفصل خود با شبکه اینستاگرامی «دُم خروس» به ماجرای خودکشی تختی و پوشش خبری این اتفاق در روزنامه کیهان اشاره کرده است. بلوری شرح این حادثه را از خبر شوکه‌کننده خودکشی تختی آغاز می‌کند که یکی از افسران کلانتری به او داده بود: «ماجرای تختی را یکی از افسران کلانتری تخت جمشید به من خبر داد. گفت جسد تختی را از هتل آوردند. من گفتم شوخی می‌کنی. تختی خودکشی کرده؟ گفت بله، خودش به قلم خودش نوشته و قرص‌ها هم روی میزش بود. یکی از خبرنگاران را فرستادم که برود و صحت ماجرا را خبر دهد. من هم کارهایم را انجام دادم و تا زمانی که جنازه را داشتند می‌بردند، رسیدم. گفتم ببینم چطور ممکن است که یک پهلوان و قهرمان ملی، اینقدر از زندگی ناامید شود که خودش را بکشد؟ اصلاً کسی باور می‌کند؟ به همین خاطر شایعه شده بود که او را ساواک کشته است. حتی ما که نوشتیم خودکشی کرده، روزنامه را قبول نداشتند. می‌گفتند به شما دستور دادند که بنویسید خودکشی کرده است اما واقعاً هیچکس به ما دستور نداده بود.

بلوری واقعیت موضوع خودکشی تختی را به طور خلاصه این‌طور شرح می‌دهد: «من دفترچه کوچکی که در واقع دفترچه خاطرات تختی بود را به دست آوردم. تختی در آن دفترچه نوشته بود که دیروز در خانه چه گذشت و همسرم با یکی از خواهرانم چطور دعوا کردند. نوشته بود که